

مقایسه زیبایی عقلانی و زیبایی طبیعی از دیدگاه آکویناس

نرجس رضائیان / دانشجوی کارشناسی ارشد پژوهش هنر، دانشکده هنر، موسسه عالی فردوس، مشهد، ایران.*
narjes.rezaeian79@gmail.com

چکیده

توماس آکویناس را می‌توان پرچم‌دار مفهوم زیبایی‌شناسی دانست. با آنکه آکویناس دنباله‌روی فلسفه ارسطویی بود، اما تکمیل‌کننده کار او نبود. توجه و علاقه خاص آکویناس به مبحث زیبایی وجود نداشت، اما مباحثی را مطرح کرد که به نوعی بنیادی‌ترین مفاهیم زیبایی‌شناسی را از وجه‌های متفاوت مورد بررسی قرار داد. مقوله «خیر» و «زیبا» را که با هم متفاوت هستند، با چالش‌گفتمانی مطرح می‌کند. حال با به چالش کشیدن «خیر» در عملکرد زیبایی‌شناسی، فعل الهی در قالب دیدن به منزله دید بصری عمل کرده و زیبایی را یک امر عینی محسوب می‌کند. وی خوب می‌دانست که زیبایی یک امر دیدنی است که از ورای ذهن به منصفه ظهور رسیده‌است و در نوع ذهنیت‌گرایی هر شخص تفاوت را در نوع بصری آن به عینیت‌گرایی می‌رساند، اما چیزی که بیش از پیش برای او مهم بود، الهیات به شرط لذت زیبایی‌شناسی است. اینک اگر باز خیر را از الهیات جدا کنیم و تنها زیبایی را ببینیم، لذت به مقوله اضافه می‌شود که خود سومین تعریف بعد از خیر و زیبایی است. می‌توان پرسید که خیر بودن در زیبایی را چگونه در لذت ببینیم؟ به این پاسخ خواهیم رسید که لذت زیبایی‌شناختی بر چیزهایی قابل گفتن است که امر بر ذهنی مملو از زیبایی‌های تعریف شده‌ای کند که ادراک را بالا برده و پس از گذر از فیلتر «تناسب» و «وضوح» ما را در شناخت این امر یاری کند. تناسب ریاضی‌گونه فیثاغورس برای وضوح، نمایش لذت را چالش‌آشنایی با زیبایی قرار داده و آکویناس را بر آن داشته که تعاریف منسجم زیبایی را باز هم با دلایل منطقی به کار ببرد. اگر زیبایی از منظر آکویناس نهفته در تناسب‌های عالم طبیعی در یک اثر بصری را به صورت ظرف بدانیم، خیر و وضوح مظهر افکار آکویناس را تشکیل می‌دهند، یعنی اکنون این مسئله خیر و وضوح است که معنای جامع زیبایی را مورد نقد و بررسی قرار داده و مضمون لذت زیبایی را با تعریفی جدید به طور تمثیلی به ذهن مخاطب سنجاق می‌کند. در این پژوهش، گردآوری اطلاعات با روش کتابخانه‌ای و تحلیل باروش کیفی صورت می‌پذیرد. این جستار نشان می‌دهد که عناصر اصلی مفهوم زیبایی نزد آکوئینی به چه صورت است. **کلیدواژه‌ها:** توماس آکویناس، زیبایی محسوس، زیبایی طبیعی، زیبایی عقلانی.

A Comparison of Rational Beauty and Natural Beauty from Aquinas' Perspective

Narjes Rezaeian / Master student in Art Research, Faculty of Arts, Ferdows Institute of Higher Education, Mashhad, Iran.*

narjes.rezaeian79@gmail.com

Abstract

Thomas Aquinas is considered to be the standard bearer of aesthetics. Aquinas was a follower of Aristotelian philosophy, but he did not finish his work. Aquinas did not give particular attention and interest to the subject of beauty, but he did raise topics which somehow examined the most fundamental concepts of aesthetics in different aspects. The creation of the categories of 'good' and 'beautiful', which are distinct from each other, presents a challenge in discourse. Now, by defying the "good" in accordance with aesthetics, divine action in the form of seeing acts as a visual vision and considers beauty as an objective matter. He knew very well that beauty is a spectacular thing that has come to the fore from beyond the mind, and in the type of subjectivism of each person, the difference in its visual type leads to objectivism, but what was more important to him, theology as a condition of aesthetic pleasure. If we separate good theology from beauty, pleasure is added to the category, which is the third definition after good and beauty. One can ask how to see goodness in beauty, in pleasure? We will come to the answer that aesthetic pleasure can be said about things that make the mind full of defining beauty that raise the perception and after passing through the filter of "proportion" and "clarity" help us in knowing this matter. Pythagoras' mathematical fit for clarity and representation of pleasure posed a challenge to Aquinas's familiarity with beauty and prompted him to use consistent definitions of beauty for logical reasons. If we consider beauty from Aquinas' point of view hidden in the proportions of the natural world in a visual work as a container, goodness and clarity form the envelope of Aquinas's thoughts, that is, now it is the issue of goodness and clarity that criticizes the comprehensive meaning of beauty and The theme of the pleasure of beauty is allegorically pinned to the audience's mind with a new definition. This research utilizes a library method to collect information and a qualitative method to analyze it. Aquinas' concept of beauty is presented in this essay as the main elements.

Keywords: Thomas Aquinas, sensible beauty, natural beauty, intellectual beauty.

مقدمه

یونانیان زیبا و زیبایی را از خوب متمایز نمی‌دانستند. واژه متعال زیبایی در یونانی متضمن کمال و ارزش بود. یونانیان زیبایی را به کارهای بصری محدود می‌کردند. مفهوم زیبایی برای یونانیان پیچیده و دارای طنین‌های گوناگون بود. از آن جا که زیبایی یک مفهوم پیچیده و مهم است، فیلسوفان زیادی به گونه‌های مختلف نظر خود را درباره زیبایی بیان کرده‌اند. یکی از مهم‌ترین فیلسوفان قرون وسطا که اندیشه جدید در باب زیبایی بیان کرد، توماس آکویناس است. او یک فیلسوف بزرگ دومینیکی است. فلسفه او آمیزه‌ای از ارسطو و الاهیات مسیحی با گرایشات کاتولیکی به شمار می‌رود.

در این پژوهش، برخی از مفاهیم در جهت روشن‌سازی چهارچوب نظری مطرح شده و در ادامه، جایگاه زیبایی این فیلسوف بزرگ بررسی می‌شود.

تعریف «زیبایی» یکی از مهمترین بحث‌های زیباشناسی است. در طول تاریخ فلسفه تعاریف زیبایی مبتنی بر مفاهیم مختلفی ارایه شده‌است. تعریف زیبایی بر اساس مفهوم «کمال» یکی از اندیشه‌های محبوب در فلسفه اسلامی به خصوص مشائیان و همچنین فلسفه قرون وسطا است. این مفهوم نه تنها در ارتباط با زیبایی بلکه درباره حقیقت و خیر نیز مطرح بود. نظریه‌پردازان رنسانس هم از این مفهوم بهره می‌بردند. در این دوران، این مفهوم ذیل و وابسته به مفاهیم دیگر استفاده می‌شد تا این که در قرن هجدهم هویت مستقل یافت (Tatarkiewicz, 1980: 136).

روش پژوهش

پژوهش حاضر از نوع بنیادی و ماهیت آن، توصیفی-تحلیلی است. گردآوری اطلاعات، با روش کتابخانه‌ای انجام شده و تحلیل با روش کیفی صورت پذیرفته‌است. همچنین شیوه نمونه‌گیری، غیر تصادفی و گزینشی است.

پیشینه پژوهش

از آن جا که محتوای اصلی این پژوهش در خصوص مقایسه زیبایی عقلانی و زیبایی طبیعی آکویناس می‌باشد، لازم است قبل از هر کاری به بحث زیباشناسی که یک مفهوم نو و

مدرن است پرداخته شود و سپس از بین متون این فیلسوف بزرگ، مفهوم زیباشناسی را که بسیار کم به آن پرداخته‌اند، استخراج کرد و در نهایت، به ایدئال زیبایی عقلانی و طبیعی آن به منظور مقایسه پرداخت. با تحقیق و بررسی‌های انجام شده، متوجه این موضوع می‌شویم که به دلیل نبودن بحث زیباشناسی کمتر پژوهش‌گری به این مقوله به طور مستقیم پرداخته‌است. از افرادی که به این موضوع توجه نشان داده‌اند، می‌توان به موارد زیر زیر اشاره کرد:

فروهودی (۱۳۷۸) در مقاله‌ای به نام «زیبایی‌شناسی» به این مفهوم پرداخته‌است. در این مقاله، زیبایی را از دیدگاه برخی نظریه‌پردازان بررسی کرده‌است.

مومنی (۱۳۸۳) مقاله‌ای با عنوان «نگاهی فلسفی به زیبایی‌شناسی و هنر» نوشته‌است. نویسنده قصد دارد زیبایی را در کنار هنر بررسی کند که چنین نگاهی به زیباشناسی و هنر نگرش فلسفی و در حیطه وظایف فیلسوف است و در این مقاله، برخی از این نظریات را مورد ارزیابی قرار داده‌است.

امین خندقی (۱۳۹۳) مقاله‌ای با عنوان «تبیین داوری زیباشناختی از منظر فارابی با بهره‌گیری از ایدئال زیبایی کانت» نوشته و قصد دارد در این پژوهش، داوری زیباشناختی را که یک مفهوم مهم در زیباشناسی مدرن است، از دیدگاه فارابی مورد بررسی و تحقیق قرار دهد و برای رسیدن به نتیجه بهتر، از مفاهیم و موارد کلیدی که در نظام زیباشناسی کانت که یکی از نقاط عطف زیباشناسی مدرن می‌باشد، بهره گرفته‌است.

از آن جایی که درباره مقایسه زیبایی عقلانی و زیبایی طبیعی آکویناس تاکنون پژوهشی انجام نشده، می‌بایست اول به بررسی زیباشناسی این فیلسوف بزرگ پرداخت. طبق تحقیقات انجام شده، از آن جایی که این فیلسوف در این حوزه متون و مکتوب مشخصی ندارد، می‌بایست از بین رساله‌ها و کتب آنان به این مفهوم پرداخت.

کنی (۱۹۹۳) در کتابی به نام *آکویناس و فلسفه ذهن*، به مباحث علم النفس مثل رابطه نفس و بدن کارکردهای مربوط به این قوا پرداخته‌است.

استراتون (۱۹۹۶) در کتابی به نام *آشنایی با آکویناس به زندگینامه و افکار و عقاید در مواجهه با جریان‌ها و تحولات ادبی و فرهنگی عصر آکویناس* پرداخته‌است.

فلسفی (۱۳۹۹) در کتابی به نام *قدیس توماس آکویناس به زندگینامه و اندیشه‌های این فیلسوف بزرگ* پرداخته‌است.

مقالاتی که به طور مشخص از مفهوم زیبایی آکویناس به طور مجزا یا در کنار مفاهیم

دیگر استفاده کرده‌اند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

مکرمی قروطان و جایید (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان «ملاحظات حقوق عمومی در مکتب تومیسیم با تاکید بر حاکمیت قانون در دولت دینی» به رویکردهای کلان فلسفه تومیسیم مانند هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی در راستای حاکمیت قانون و دولتی با رویکرد دینی پرداخته‌اند.

سلیمی (۱۳۸۹) در مقاله‌ای با عنوان «درباره طبیعت بشری: مطالعات فلسفی الاهیات جامع توماس» سعی دارد به فلسفه طبیعت بشری آکویناس بپردازد. او سعی دارد واژگان مدرسی را به زبان فلسفی حال حاضر برگرداند تا بتواند فراهم کننده مباحثی در فلسفه حال حاضر باشد.

امینی (۱۳۹۴) مقاله‌ای با عنوان «لذت زیباشناسی و تمایز آن از لذت زیستی» نوشته‌است. نویسنده سعی دارد فرایند ادراک زیبایی و لذت حاصل از آن را به طور جداگانه بررسی کند. صانعی و شاقول (۱۳۹۳) با مقاله‌ای با عنوان «نسبت میان زیبایی باخیر و حقیقت توماس» سعی دارد زیبایی، جدایی از خیر و حقیقت را با رویکرد مابعدالطبیعی و هستی‌شناسی با توجه به سه معنای ارزشی بیان کند.

زیبایی‌شناسی توماس آکویناس را باید از میان فلسفه استخراج کرد. چون او در این خصوص متون مشخصی ندارد و فقط مواقعی که لازم بود به این مبحث پرداخته‌است. از افرادی که زیباشناسی و فلسفه توماس آکویناس در کتب و مقالاتشان وجود دارد، می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

دیوس (۱۳۹۳) مقاله‌ای به عنوان «توماس آکویناس» در کتاب تاریخ فلسفه غرب و فلسفه قرون وسطا دارد. این کتاب مروری بر فلسفه غرب از آغاز تا قرن ششم پیش از میلاد است. تاتارکیویچ (۱۳۹۶) در جلد دوم کتاب خود با نام تاریخ زیبایی‌شناسی به زیبایی‌شناسی توماس آکویناس پرداخته‌است.

ژیلسون (۱۳۹۸) در کتابی به نام تاریخ فلسفه مسیحی در قرون وسطا یک دوره تاریخی به طول ۱۴ قرن را پوشش می‌دهد و در عین مختصر بودن به ابعاد و زوایای مختلف تفکر فیلسوفان مسیحیت قرون وسطا از جمله آکویناس پرداخته‌است.

مارگولیس (۱۴۰۰) مقاله‌ای را به نام «زیباشناسی در قرون وسطا» در کتاب دانشنامه زیبایی‌شناسی دارد. او در مقاله خود زیباشناسی آگوستین و آکویناس را بررسی می‌کند.

از مقالاتی که به طور مستقیم و یا در کنار موضوع دیگر به زیباییشناسی توماس آکویناس پرداخته‌است، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

ربیعی (۱۳۸۹) در مقاله «گستره مفهوم زیبایی در تاریخ مقدس و تاثیر آن بر زیبایی‌شناسی آکوینی» بیان می‌کند که الفاظ متعددی در کتاب مقدس وجود دارد که به زیبایی ترجمه شده‌اند. بر همین اساس، مثال‌های متفاوتی نیز برای زیبایی در کتاب مقدس پیدا می‌شود. گوزلی (۱۳۹۸) در مقاله «زیبایی و ارتباط آن با صورت در نظام فلسفی آکویناس» به این موضوع می‌پردازد که زیبایی امری فیزیکی است و با وجود پیوند دارد. پس می‌شود وجود را ریشه اصلی زیبایی اشیا ترقی کرد. همچنین او در مقاله «زیبایی و نسبت آن با خیر در نظام فلسفی توماس آکویناس» سعی دارد زیبایی و خیر در دیدگاه آکویناس را تعریف کند. امین خندقی (۱۳۹۸) هم در پژوهش خود با نام «مقایسه تعریف زیبایی از نظر فارابی و آکویناس؛ با تاکید بر مفهوم کمال» بیان می‌کند که فارابی در بستر فلسفه اسلامی و آکویناس در بستر فلسفه مسیحی هر دو از مفهوم کمال در تعریف زیبایی خود استفاده کردند و هدف این مقاله بررسی مقایسه و نشان دادن اشتراکات و افتراق‌های دیدگاه این دو فیلسوف بزرگ می‌باشد.

بعد از تحقیقات انجام شده، می‌توان دید که بیشتر مفهوم زیبایی آکویناس در تقابل با خیر، لذت، حقیقت و غیره پرداخته شده‌است. تاکنون هیچ پژوهش‌گری به مقایسه زیبای عقلانی و طبیعی آکویناس نپرداخته‌است.

مفهوم زیبایی

اندیشه‌های زیبایی را کم و بیش در فرهنگ و تقریباً در هر زمانی از تاریخ بشری با مشابهت‌های بسیار می‌توان یافت. بسیاری از این اندیشه‌ها، در سراسر تطورات اقتصادی، شناخت‌شناسی و هنری دو یا سه قرن اخیر در سراسر جهان، حفظ شده‌اند. با این همه، این دگرگونی‌ها به نوبه خود تغییراتی در اندیشه‌های زیبایی و پیوندهای آن با طبیعت و هنر به وجود آوردند که در بسیاری از بازتاب‌های تاریخی آن را دشوار می‌کند (پاپاس و همکاران، ۱۳۸۶: ۶۳). در دورترین فرهنگ‌های شناخته شده پیش از تاریخ مکتوب، در چین، مصر، جهان اسلام و افریقای واقع در بخش سفلی صحرا، زیبایی همواره اصطلاحاتی گران‌قدر بوده که بشر و طبیعت را با کارورزی‌های کارهای هنری پیوند می‌داده‌است. موجودات بشری (مرد

و زن)، پیکره‌ها، منش‌ها، رفتارها و فضیلت‌هایشان همواره با ساخته‌ها، عملکردها و مهارت‌ها و مخلوقات و اشیای طبیعی، جانوران و شکل‌های صخره‌ها به عنوان زیبا توصیف می‌شدند. در چین، فرهنگ‌های زیبایی، خوبی و حقیقت معمولاً با هم در ارتباط‌اند. یونان باستان و چین نیز از این قاعد هم مستثنی نبودند. در سنت کنفوسیوسی، کنگ (تا قرن پنجم پیش از میلاد) بر زیبایی اجتماعی که در هنر و دیگر فعالیت‌های بشری تحقیق می‌یابد، تاکید داشتند. دو قرن بعد، دائویسیم، هنر و زیبایی را با نظم و هدف طبیعی و با آزادی بشر پیوند بخشید (همان).

زیبایی در این جا معنای دوگانه دارد: جامع و مانع. در معنای مانع و محدودش، زیبایی به این بحث می‌پردازد که اشیا چگونه پدیدار می‌شوند، چگونه متجلی می‌شوند، چه ذاتی به انسان در رویارویی با چیزهای زیبا - پیکره‌های انسانی، ساخته‌ها، مخلوقات طبیعی و اشیا - دست می‌دهد. پرسش‌های مرتبط در این مقام، همواره در این مواردند که چه انواعی از چیزها زیبا هستند و چه انواعی زیبا نیستند و چه کیفیت‌هایی یک چیز را زیبا می‌کنند. زیبایی در معنای جامع‌اش، با هر چیز شایسته ستایش، فضایل و منش‌های انسانی، نژادگی و خوبی، امور و حقایق نهانی و با دنیای طبیعی و الهی مرتبط است. غالب چیزها را می‌توان زیبا قلمداد کرد و تقریباً هیچ کیفیتی را نمی‌توان یافت که متعلق زیبایی قرار نگیرد. در معنای مانع، آن چه مهم است، تشخیص زیبایی از نازیبایی است. در معنای جامع، زیبایی در برابر تقابل‌های دوگانه مقاومت می‌کند و اصطلاح‌های جداگانه و مخالف را به هم پیوند می‌دهد. این دو معنی، هم اندازه هم که امروزه متفاوت به نظر برسد، طبق سنت متمایز از یکدیگر تلقی نمی‌شده‌اند (همان: ۶۴).

زیبایی یک مفهوم مهم در فلسفه می‌باشد که از یونان آغاز گردید. زیبایی به معنای ادراک حسی برای اولین بار به عنوان یک دانش جدا از دیگر معقولات فلسفی توسط الکساندر باومگارتن مطرح شد. او در کتابی با همین عنوان کلمه aesthetic را به گونه‌ای تعریف می‌کند؛ اول به معنای شناخت حسی و بعد آن را ادراک زیبایی حسی یا همان زیبایی محسوس هنری معنا و استفاده می‌کند (ریبئی، ۱۳۹۰: ۶۹).

استتیک یک کلمه یونانی است. از ابتدا به زبان لاتین امپراتوری روم و پس از آن هم به سایر زبان‌های اروپایی و جهان وارد گردید و همان گونه که می‌بینیم امروزه به عنوان دانشی اطلاق می‌شود که با زیبایی در همه اشکال آن سر و کار دارد؛ هم با زیبایی‌های طبیعی و هم با زیبایی‌های هنری. این علم که بخشی از فلسفه هم به شمار می‌رود، با یک دوگانگی سروکار

دارد. این می‌تواند از یک سو تجربه زیباشناسانه و خاص محرکه موضوعی را برساند (زیباشناسی موضوعی) و از طرفی دیگر نیز رفتاری از این دست را به بررسی بنشیند. زیباشناسی فردی از نظر تئوری به شرایط و عوامل رفتاری با تجربه‌های روحی روانی در این راستا می‌پردازد. زیباشناسی فلسفی ممکن است ایده‌آلیستی، ناتورالیستی، فنومنوتیک یا آگزیستانسیالیستی باشد. از قرن ۱۹ میلادی زیباشناسی تجربی همچون روش‌های علمی - آزمایشی آن از زیباشناسی فلسفی جدا گردید (زیباشناسی روان‌شناسانه، روان‌کاوانه، فیزیولوژیک، طبیعی - تطبیقی و مردم‌شناسانه). هم‌زیبایی‌شناسی فلسفی و هم‌سایر رشته‌های این راستای علمی می‌تواند موضوعات معینی را توصیف کنند (زیبایی‌شناسی توصیفی). معیارهایی را عرضه نمایند و پیروی از قواعد را نیز طلب کنند (زیبایی‌شناسی معیارگونه و قانونمند) (فرهودی، ۱۳۷۸: ۵۳).

از سده هجدهم به این سو، زیبایی‌شناسی به عنوان یک علم، بر آن شد که راه علوم طبیعی را پیش گیرد و مانند علم فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی عمل کند، ولی به زودی معلوم شد که زیبایی‌شناسی برخلاف علوم طبیعی تاثیر عاطفی دارد و نمی‌توان آن را در آزمایشگاه، مانند پدیده‌های بی‌جان یا جان‌دارانی همچون خرگوش مورد آزمایش قرار داد. در حال حاضر، زیبایی‌شناسی با آن که علم جوانی نیست به دلیل دو مانعی که در مقابل آن قرار داشته و به حد کافی از نظام برخوردار نشده است. از یک طرف، زیباشناسی همانند روان‌شناسی، با حالات و عوالم درونی انسانی، یعنی ادراک و عاطفه، غم و شادی، زیبایی و اراده و گزینه سر و کار دارد و از طرف دیگر، مفهوم و احکام آن شدیداً نسبی است؛ به این معنی که هر کس یا هر گروه مفاهیم زیبایی‌شناسی را به خواست خود تعبیر و ارزش‌گذاری می‌کند و ما را به اصول یا الگوهای سنجیده‌ای که فرآیند هنرآفرینی و هنرپذیری را هدایت و تسهیل کنند، نایل می‌گرداند. با این که زیبایی‌شناسان در مورد ملاک‌های زیبایی، هم‌داستان نیستند، هر شی یا پدیده‌ای را که در هنر پذیر، احساس خوشایندی برانگیزد، اعم از اینکه زمینه طبیعی و هنری داشته باشد، زیبا و برخوردار از زیبایی می‌دانند (یوسفیان، ۱۳۷۹: ۱۳۶).

برای عبریان مفهوم زیبایی از مفاهیم خوبی و محبوبیت جدایی‌ناپذیر بودند. زیبا و زیبایی را از خوب متمایز نمی‌دانستند. عهد عتیق از زیبایی، قداست و کمال خدا صحبت می‌کند. زیبایی، بیش از هر اصطلاح دیگر بیان گریستایش‌ای نامشروط و ورای تعارض و تضاد بود. این اصطلاح، دنیای کران‌مند بشری را با بی‌کرانی الهی پیوند می‌داد. واژه معادل زیبایی در یونانی متضمن کمال اعلی، نژادگی و ارزش بود. طبیعت و اشیای طبیعی زیبا بودند؛ همان‌گونه که

چیزها و کارهای الهی. موجودات بشری، اندیشه‌هایشان، منش‌ها و پیکرهایشان زیبا و بدنه و نهادهای اجتماعی، قوانین و کارهای هنری نیز چنین بودند؛ با این حال، یونانیان زیبایی را معمولا در کارهای بصری محدود می‌کردند. شعر و موسیقی اگرچه خوب نامیده می‌شدند، ندرتا به عنوان زیبا توصیف می‌شدند (پاپاس و همکاران، ۱۳۸۶: ۶۴).

مفهوم زیبایی برای یونانیان، پیچیده و دارای تمرین‌های گوناگون و پیوند با بسیاری از مفاهیم‌ای بود که در کانون اندیشه فلسفی بخش اعظم تاریخ اروپا قرار دارد: معرفت، حقیقت، خوبی، طبیعت یا وجود و هنر، در بیشترین تاریخ، زیبایی هم معرفت کیفی بود. در ایشیا که موجب شد زیبا نامیده شوند و هم چیزی سرآمد و ممتاز، و رای تفاوت‌های کیفی و مقولات زبانی بود. زیبایی با پیوند دادن آن‌چه که قابل اندازه‌گیری است و آن‌چه اندازه‌ناگرفتنی از بیان می‌گردد که چه چیزی را نماند و قابل درک در شکل و چه چیزی بی‌کران و برای شکل است. زیبایی با بیان این‌که چه چیزی اخلاقی و و رای ارزش در همه چیز اعم از اندازه گرفته و اندازه‌ناگرفتنی، کران ماند و بی‌کران است. دنیای بشری را با طبیعت و الوهیت، که همه با خوب مطرح آن پیوند می‌داد. بیشترین کتاب را می‌توان در آرای هراکلیتوس مشاهده کرد. همه چیز زیبا و خوب به حق است، اما آدمیان بر این پندار که برخی چیزها درست و چیزهای دیگر نادرست اند (همان: ۶۴-۶۵).

کانت در کتاب *نقل عقل محض* خود در برابر محدود کردن کلمه زیبایی‌شناسی به علم، مقاومت نشان داد و نام قسمتی از آن رساله را که بیان شرایط زمان و مکان تمام تجربه‌های حسی اختصاص داده بود زیبایی‌شناسی استعلایی گذاشته بود. با به وجود آمدن آثار زیاد و تاثیرگذار دیگر در خصوص زیبایی‌شناسی، کانت نیز در کتاب دیگرش با عنوان *نقد قوه حکم* از این سیر رو به رشد تبعیت کرد. به همین دلیل، حکم زیباشناسی را با حکم در خصوص ذوق و زیبایی یکی دانست. هگل مفهوم، علم معرفت حسی و علم به زیبایی محسوس را وسیع‌تر از مفهوم علم مورد نظر خود می‌داند و اعتقاد بر آن است که زیبایی در زیبایی‌شناسی را در کلیت آن، بلکه فقط زیبایی هنر را جست‌وجو می‌کند. با در نظر گرفتن این دو مورد یکی درگیری در استفاده از نفس وجود ندارد و دوم این‌که نفس زیبایی‌شناسی در زبان متداول و عمومی استفاده می‌شود، از این اصطلاح بهره می‌گیرد، ولی این را هم بیان می‌کند که فلسفه هنر اصطلاح معقول‌تر و بهتری برای علم مورد نظر خود می‌باشد (ریبئی، ۱۳۹۰: ۱۸-۲۰).

طبق مطالعات گفته شده، سخت است که بتوان برای زیبایی تعریفی خاص را ارائه داد که

هم تمام اندیشه در خود داشته باشد هم تمام مصادیق زیبایی را و این هم به دلیل پیچیدگی و مبهم بودن امر زیبا است و هم به دلیل تعارفی است که فلاسفه بر اساس مبانی و دیدگاه‌های خود داشتند.

زیبایی‌شناسی آکویناس

آکویناس بیان می‌کند که زیبایی آن است که درکش لذت‌بخش است. آکویناس عرصه دیگری را در ایده‌های هنر و زیبایی مشخص کرد و بیان می‌کند زیبایی، برای نشان دادن خودش است و لذتی که چیزهای زیبا به ما می‌بخشد، زیبایی را به عنوان آن چه درک آن لذت می‌بخشد، تعریف کرد. با این همه، زیبایی اگر چه فوریت درک نمی‌شود و لذت می‌بخشد؛ نه در درک یا لذت، بلکه در شکل چیز زیبا جای دارد. آکویناس زیبایی را به صورت و خوبی همانند می‌داند. به زعم او، زیبایی با تناسب، هیئت و صورت پیوسته است. در این جا، آکویناس نظریه‌ای در باب زیبایی ارائه می‌دهد که در سراسر تفکر سده‌های میانه حضور داشت. آن زیبایی‌شناسی علی‌الاطلاق ماورای طبیعی و استعلایی بود. آکویناس با وجه تجربی ذهنی یا عینی راه‌حل ترکیبی ارائه کرد. او بر همین منوال زیبایی به معنای هماهنگی یکپارچگی تناسب و وضوح را تلقی ارسطو از صورت به منزله نظم، غایت و جوهر ذاتی درهم آمیخت و یک قرائت ترکیبی از تناسب به دست داد. زیبایی مقوله‌ای است عددی، کمی به همان ترتیب اجزا است که با وحدت و ذات جوهری که نمی‌توان از مقصود یا غایت خود جدا شود یکی شده است. (پاپاس و همکاران، ۱۳۸۶: ۶۷-۷۹).

ارزش آکویناس در دوره فلسفه مسیحی، به این خاطر بود که او فلسفه را تصحیح کرد، الاهیات اصلاح شود. پیرو ارسطو بود، ولی فلسفه دنبال‌رو و تکمیل‌کننده او نبود. آکویناس تحول اساسی با زبان ارسطو در خدمت مسیحی است؛ بدون آن که فلسفه با کلام عجین شود و فلسفه نباشد، او فلسفه را به الاهیات تبدیل کرد (امین خندقی، ۱۳۹۸: ۳۰). آکویناس از دو منظر متفاوت دو تعریف از زیبایی ارائه داده است: یکی از منظر ذهن انسانی درک و دیگری مبتنی بر بیان ویژگی‌های ذاتی زیبایی.

الف. توماس در تعریف اول می‌گوید اشیای زیبا اشیایی هستند که دیدن آن‌ها موجب لذت می‌شود. در این تعریف، دیدن و لذت قابل توجه است. به کار بردن واژه دیدن در تعریف زیبایی، بیان‌گر این است که اشیای زیبا، متعلق به ادراک شهودی بی‌واسطه هستند. متعلق

شناخت حاصل از استدلال انتزاعی، اما در مورد واژه لذت این تعریف، می‌توان گفت که ادراک اشیای زیبا موجب لذت شناختی می‌شود. این لذت به گونه‌ای است که شخص با شناختن اشیای زیبا، لذتش فزونی می‌یابد و این فزونی خود، شهادی بر زیبا بودن متعلق شناخت است. توماس در جامع‌الاهیات تعریف دیگری از زیبایی ارائه می‌دهد که باز هم از منظر ذهن شناسنده، به بررسی موضوع می‌پردازد؛ با این تفاوت که در این تعریف، واژه ادراک جایگزین واژه دیدن شده‌است. تلقی مفسران راجع به این تعریف متفاوت است. برخی مانند ارتسن این تعریف را به عنوان تعریفی مستقل از تعریف قبلی در نظر می‌گیرند. برخی دیگر، مانند تاتارکیویچ معتقدند که دو تعریف توماس از زیبایی، اگرچه ظاهراً با یکدیگر ناسازگارند، در واقع، تعریفی واحد هستند که صرفاً به دو صورت متفاوت بیان شده‌اند. وی به کاربرد وسیع‌تر مفاهیم دیدن و ادراک که در تعریف آکویناس قید شده‌است، در فلسفه قرون وسطا توسل جسته‌است. به نظر دسته دوم توماس این مفاهیم را چنان که در قرون وسطا مرسوم بود، برای تمامی صورت‌های ادراک به کار می‌بردند (فتحی و همکاران، ۱۳۹۸: ۳-۴).

ب. توماس در تعریفی که به واسطه ویژگی‌های ذاتی زیبایی بیان کرده، به تبعیت از الگوی آگوستینی، زیبایی را با تشخیص نوعی یکی می‌گیرد و آن را نخست به خدا پسر و سپس به طور تشکیکی به دیگر موجودات نسبت می‌دهد. فاصله آن سوی ویژگی را که برای زیبا شدن اشیا مورد نیاز است، برمی‌شمارد: زیبایی شامل سه شرط است: تمامیت یا کمال برخوردار است، زیرا بهره‌کاملی از ذات خدای پدر دارد. از تناسب و هماهنگی بهره‌مند است، زیرا تصویر خدای پدر است و در نهایت، واجد ویژگی تابندگی است، زیرا او کلمه، نور و شکوه عقل است (همان: ۴).

از نظر توماس، زیبایی امری است که دیدنش به تعبیر دیگری ادراکش موجب لذت می‌گردد، پس باید رابطه آن با فاعل ادراک مورد بررسی قرار گیرد. برای این منظور، توجه به گفتار چهارم از مسئله پنجم بخش اول جامع‌الاهیات لازم و ضروری است، زیرا توماس در این فقره، حیث شناختی زیبایی، نحوه شناخت، دخیل بودن صورت در امر شناخت و ارتباط زیبایی با صورت را بیان می‌کند. در این بخش از جامع‌الاهیات چنین آمده‌است. زیبایی به قوه شناختی مرتبط است، زیرا اشیای زیبا اشیایی هستند که دیدنش آن موجب لذت می‌شود. از این‌رو، زیبایی شامل تناسب شایسته است، زیرا حواس از تناسب شایسته اشیا لذت می‌برند، زیرا هر حسی نوعی عقل است، حال از آن جایی که هر شناختی به واسطه اصل و هر شباهتی

مربوط به صورت است، زیبایی به درستی به مفهوم علت صوری تعلق دارد (همان: ۱۴). از نظر توماس، در فرآیند شناخت امری صرفاً منفعل نیست، بلکه شناخت شیوه مشارکتی حاصل می‌شود که در آن ذهن به جای آن که صرفاً متعلق خویش را تصور کند، شبیه و هم‌سرخ متعلق خویش می‌گردد. در واقع، ادراک نوعی همگون‌سازی میان شی و ذهن است. برای این که این همگون‌سازی و هم‌سرخ می‌ساختن میان ذهن شی ایجاد گردد، باید عنصری در شی وجود داشته باشد که شباهتی با ذهن داشته باشد، صورت آن عنصر معقولی است که با ذهن مشابهت دارد. از طرفی دیگر، ذهن شناسا صورت خویش صورت متعلق شناخت خود را نیز دارا است. پس صورت، حلقه اتصال ذهن و شی و به دیگر سخن، واسطه‌ای است که ذهن شی را از طریق آن می‌شناسد. توماس در فقره نقل شده در بالا زیبایی را، با شناخت مرتبط دانسته است و ادراک امر زیبا را به دلیل این که زیبایی به صورت در ارتباط است، ادراکی شناختی قلمداد می‌کند. فعل دیدن یا فعل ادراک کردن فعلی است که فاعل شناسا در آن، یک واقعیت صوری را درک می‌کند (همان: ۱۵).

شناخت امر زیبا، زیبایی را خلق نمی‌کند، زیرا شروطی که عینیت زیبایی را تضمین می‌کند، در خود شی زیبا قرار دارد و نه در ذهنش شناسا. به بیانی دیگر، این ذهن نیست که شروط زیبایی را بر شی تحمل می‌کند، بلکه این شروط هستند که بر ذهن شناسا تأثیر گذاشته و خود را بر آن عرضه می‌کنند. می‌توان ادعا کرد که شروط سه‌گانه‌ای که توماس برای زیبایی معرفی می‌کند، هم ضامن عینیت زیبایی است و به نحوی که زیبایی تحت این مولفه‌ها به لحاظ عینی امری حقیقی و واقعی می‌شوند و هم موجب ذهنی بودن آن‌ها است. زیبایی حالت تعادل و توازن میان شی زیبا و عقل است. هر شی زیبایی شروط زیبایی را در خودش داراست، اما این شی تنها زمانی بر ما آشکار می‌شود که ما توجه ایمان را به سوی ساختارهای صوری آن شی متمرکز کنیم، مدرک بودن زیبایی، مانع عینی بودن آن نمی‌گردد، بلکه این امر به زیبایی این امکان را می‌دهد تا خود را بر ذهن شناسایی آشکار سازد. به تعبیر اکو، دیدن فعلیت به زیبایی شی است که به لحاظ وجودی از کمال بهره‌مند است و بالقوه زیبا است. حاصل کلام این است که صورت حلقه ارتباط عین و ذهن است، زیرا صورت هم جنبه معقول شی زیبا است و هم اصل ساختاری شی انتظامی است و مولفه‌های عینی زیبایی در ارتباط است (همان: ۱۴-۱۵).

از سوی دیگر، فعل دیدن و رابطه آن با زیبایی‌شان فاعل شناسا را در امر زیبا برجسته

می‌سازد و مراتب زیبایی را با مراتب وجودی فاعل شناسا مرتبط می‌سازد. در حقیقت، مرتبه وجودی من، مرتبه دیده و دانسته مرا مشخص می‌کند. به دیگر سخن، تراز دیده من و تراز دانسته من است. اگر من در مرتبه وجودی محسوس قرار داشته باشم، متعلق دید من، زیبایی محسوس است و من با مرتبه محسوس حقیقت اتحاد خواهم داشت، اما هر چه مرتبه وجودی من بالاتر می‌رود و من در مرتبه معقولی از هستی قرار گیرند، بیشتر خواهم توانست زیبایی و صورت معقول را نظاره کرده و با آن متحد شوم. پس میان مرتبه فاعل شناخت و مرتبه متعلق شناخت نیز رابطه برقرار است؛ به نحوی که وجه ادراکی امر زیبا قائم به مرتبه وجودی فاعل شناخت است. این فاعل در مرتبه محسوس صورت محسوس را دیده و متعلق به ادراک او متعلق محسوس است و در مرتبه معقول، صورت معقول را می‌بیند و حقیقت زیبایی بر روی آشکار می‌شود در این مرتبه است که گویی او به لقای خدا نائل شده یا خود مسیر را که بالاترین مرتبه حقیقت است نظاره می‌کند، ایده در تمام فلسفه‌های اصالت عقلی را از ارسطو به بعد به نحوی منطوی است وجه برجسته فلسفه زیبایی توماس وجود و صورت است (همان: ۱۷).

زیبایی عقلانی و زیبایی طبیعی

آکویناس در همان تعریف از زیبایی که آن را به مثابه چیزی که از دیدن آن لذت حاصل می‌شود، تعریف می‌کند، به نقش فاعل شناسا در تشخیص امر زیبا اشاره کرده‌است، اما میزان دقیق نقش فاعل شناسا در این خصوص محل بحث است. تردیدی نیست که از دیدگاه توماس، میان زیبایی و ادراک انسان ارتباط وجود دارد؛ چنانچه که در جامع‌الاهیات می‌گوید: انسان از زیبایی اشیای محسوس لذت می‌برد، اما سوال اینجا است که آیا زیبایی صرف نظر از تجربه و لذت بشری از عینیت برخوردار است یا آن که شی فقط زمانی زیبا قلمداد می‌شود که متعلق تجربه انسان قرار گرفته و لذتی از آن حاصل آید؟ مسئله عینیت‌گرایی یا ذهنیت‌گرایی زیبایی از دیدگاه توماس، محل بحث و نزاع پژوهش‌گران معاصر بوده‌است. به طور کلی، در این خصوص، سه دیدگاه در میان پژوهش‌گران زیباشناسی توماس به چشم می‌خورد (ربیعی و پازوکی، ۱۳۹۰: ۷۹).

۱. پژوهش‌گران معدودی ذهنیت‌گرایی زیبایی‌شناسی را به توماس قدیس نسبت

می‌دهند. به عنوان نمونه، می‌توان به مارک دومونینک اشاره کرد. بر این اساس، دیدگاه توماس معمولاً چنین تفسیر می‌شود: یک شی تنها بدان حد زیبا است که متعلق مشاهده‌قرار گیرد. تنها چیزی که متعلق شناسایی برای مواجهه‌اش با فاعل شناسا پیش می‌نهد واقعیت صرف وجودش است و صفات واقعی که آن‌ها را متعلق شناسایی دارد. بنابراین سه شرطی را که توماس مطرح کرده یعنی کمال، تناسب و وضوح، در واقع زیبایی را شکل نمی‌دهد، بلکه زیبایی تنها منوط به لذت حسی است (همان: ۷۹-۸۰).

۲. برخی پژوهش‌گران معتقدند از دیدگاه توماس قدیس، حکم زیبایی‌شناختی از نوعی توافق و تطابق میان فاعل شناسا و متعلق شناسایی حاصل می‌گردد؛ به عنوان نمونه، می‌توان از موريس دوولف، لئونارد کالاهان، ماتزانتینی و اشتاین برگ یاد کرد. بنا به تفسیر اشتاین برگ، از دیدگاه توماس زیبایی اولاً بالذات، محصول تعامل موثر کیفیات یک شی با فعالیت ارگانسیم ادراکی است. او معتقد است توماس مسئله جایگاه امر زیبا را بسیار مشابه با راه‌حل جان دیویی در تبیین تعامل میان ارگانسیم و محیط حل کرده‌است. او تصریح می‌کند که لذت مشاهده را در چهارچوب (تطابق ذهن و عین) و متعلق شناسایی ادراک شده توسط فاعل شناسا تعریف کرده که زیبایی نتیجه این تعامل است (همان: ۸۰).

۳. اغلب پژوهش‌گران اندیشه توماس معتقدند توماس ادیسون رویکردی عینیت‌گرایانه به مقوله زیبایی برگرفته‌است. به عنوان نمونه، می‌توان به ژیلسون، ماریتن، اکو، ماور و تاتار کیویچ اشاره کرد. تاتار کیویچ تصریح می‌کند توماس نسبت میان زیبایی و مدرک آن را مدنظر قرار نداده‌است و از دیدگاه وی، یک زیبایی ناشناخته باز هم به واسطه نظم واقعی اجرایش، وجودی واقعی دارد (همان).

مؤلفه‌های زیبایی

همان‌طور که اشاره شد، برخلاف برخی دیگر از فیلسوفان قرن سیزدهم، توماس قدیس در آثار خود بخش مستقلی را زیبایی اختصاص نداده‌است. با این حال، ارجاعات مختلفی به مقوله زیبایی در این آثار به چشم می‌خورد. توماس بیان می‌کند زیبایی به قوای شناختی مرتبط است، زیرا چیزی را زیبا می‌خوانیم که از دیدن آن لذت می‌بریم. وی ادامه می‌دهد که زیبایی تناسب است، زیرا حواس از ادراک اشیای متناسب لذت می‌برند. به بیان وی، در متن دوم مقاله هشتم از مسئله سی و نهم اشاره می‌کند که زیبایی تثلیث است و زیبایی را به

خدای پسر نسبت داده است. ایشان ابدیت را به پدر زیبایی را به پسر و کارایی را به روح القدس نسبت می‌دهد. در همین بخش است که صورت‌بندی معرفت توماس قدیس از معیارهای سه‌گانه زیبایی مطرح می‌شود که عبارتند از: کمال، تناسب و وضوح (ربیعی و پازوکی، ۱۳۹۰: ۷۵-۷۶).

کمال: از دیدگاه توماس، به معنای تحقق پذیرفتن کمال هر چیزی است که شی به فرض می‌تواند آن چنان باشد. وی می‌گوید هنگامی شی از کمال برخوردار است که هر آن چه آن را کامل می‌کند، داشته باشد. به عبارت دیگر، شی کامل، شی‌ای است که هیچ چیزی از آن غایت نباشد. به همین جهت است که توماس می‌گوید اشیا که فاقد چیزی هستند به همین علت، زشت هستند. از نظر توماس، مصادیق هر صورت نوعیه از الگوی ماهوی خاص آن تبعیت می‌کند و کمال خاصی دارند که با کسر یا اضافه شدن چیزی به آن کمال از دست می‌رود. به عنوان نمونه، وی می‌گوید همه انسان‌ها از اندازه واحدی برخوردار نیستند، اما اندازه وجود دارد که اندازه انسان‌ها از آن فراتر نمی‌رود اندازه دیگری وجود دارد که اندازه انسان‌ها از آن کمتر نمی‌شود (همان: ۷۵).

تناسب: تناسب فقط یک معنای خاصی ندارد و در واقع، هر گاه وحدتی در کثرات متحقق باشد، تناسب نیز وجود دارد، اما وجه تناسب در هر مورد متفاوت است. تناسب واژه‌ای مشکوک است و معنای متعددی دارد که هر یک از آن معنایی با توجه به بافت خود تعیین می‌گردد. توماس زیبایی را از این نهاد به سلامتی تشبیه کرده است. معنای هر دو واژه برگرفته از موضوعی است که به آن مربوط می‌شود. سلامتی از دیدگاه کهن حاصل از تناسب مزاج در بدن است، اما تناسبی که در بدن یک پسر بچه موجب سلامتی می‌شود با آن چه بدن یک مرد سال خورده را سالم نگه می‌دارد، یکسان نیست. بنابراین می‌توان گفت که سلامتی هماهنگی مزاج‌ها در موضوعی مفروض است. به طور مشابه، زیبایی هماهنگی میان اعضای بدن با رنگ‌ها است، اما این هماهنگی در یکی با دیگری متفاوت است. در نتیجه، خود زیبایی را باید در نسبت با متعلق به درک کرد، زیبایی یک چیز با چیز دیگر یکسان نیست (همان).
وضوح: مفهوم وضوح در بردارنده قرار گرفتن صورت بر ماده است. آن چه برای زیبایی اثر ضرورت دارد صورت تابنده است. چون ماده با عقل و ادراک شدنی نیست. قالب یک صورت حفظ می‌شود و تعامل میان فاعل شناسا و شی، به وضوح شی که ادراک می‌شود بستگی دارد. در کمال شی زیبا کمال خود ذهن منعکس است و عامل بارزی که در آن حضور دارد

وضوح به معنی درخشش است. هرچه درجه وضوح بیشتر باشد، یعنی صورت درخشان‌تر باشد تجربه ما از شی زیبا نیز طبیعی‌تر خواهد بود این شی دارای عناصر مادی اصلی است که صورت تابنده از طریق آن ساطع می‌گردد صورت ذاتی معنوی که ماده شکل بخشنده شده را ظاهر می‌سازد (همان).

نتیجه

در باب تعریف زیبایی، با آن که با تعاریف اسمی روبه‌رو هستیم تا تعاریف حقیقی، می‌توان ملاک‌هایی را برای دسته‌بندی موجودات بر اساس زیبایی و داوری زیباشناختی درباره آن‌ها به کار بست. در تعاریف آکویناس، کمال این‌گونه پر رنگ نیست و به جای آن از «لذت»، «تناسب» و «وضوح» سخن به میان می‌آید که در تعاریف متعدد به طور صریح اشاره نمی‌شوند. نکته مهم دیگر این است که آکویناس در بحث از زیبایی و تعریف سه‌گانه‌اش، عناصر را با اقلیم سه‌گانه پدر، پسر و روح القدس گره می‌زند. در برخی موارد، همچون تعریف زیبایی مبتنی بر لذت درخواست از ادراک به ذهنی بودن زیبایی اشاره دارد. البته در جمع‌بندی کلی زیبایی از منظر زیبایی‌رانی می‌توان عینی دانست. اگر با نگاهی اجمالی به کل آثار هنری به فرهنگ واژگان آکویناس در کمال خود برسیم به این نکات دست خواهیم یافت:

۱. «خیر» را وارد زیبایی کرد؛ چرا که ابتدا جامع‌الاهیات را در نقد و بررسی مباحث خود گنجانده بود و خوب دریافته بود که این خیر بودن اگر از دامنه زیبایی‌شناسی جدا شود، به اثر هنری منجر شده و مفهوم یک اثر را از نگاه بصری می‌زداید؛ مانند آثار نئوکلاسیک که واقعیت ملموس را در عینیت‌گرایی نمایش می‌دادند.

۲. آکویناس به کار بردن اصطلاح «لذت»، الهی شدن اثری را نقد می‌کند که برای بیننده در نگاه اول خام و ابتدایی و با بررسی نهایی اثر دچار فرافکنی مفهومی عجیب نسبت به حاکمیت اثر می‌شد. مانند آثار سبک کویسیم که در ابتدا بی‌مفهوم و در انتها به معنای اصلی اثر با رهیافت معنوی اثر همراه با لذت می‌رسیدیم.

۳. «تناسب» اگر از بحث اثر هنری جدا شود، به هم ریختگی را از زیبایی جدا کرده و ما شاهد مفهومی نو در بیان نهایی اثر می‌شویم. از گنجانده شدن تناسب، خود زیبایی‌رقم می‌خورد و دیگر اثر خام و ساده به نظر نمی‌آید. در این زمره نقاشان نئوامپرسیونیسم را می‌توان نام برد.

۴. در انتها، وضوحی که از اثر به چشم زیباییین مخاطب می‌رسد، خود بیان‌گر نصف راه رفته از مقوله زیبایی است. نتو دادائیس‌م‌ها که اکنون هم اثر را به نمایش می‌گذاشتند و هم پرورش وضوح را تنها بستر آثار خود قرار می‌دادند. همان‌گونه که وضوح را بر کارهایشان افزوده زیبایی را دست‌خوش تغییر داده و سبک آن‌ها مفهوم این نوع از زیبایی را در قالب مباحث آکویناس به جهانیان نشان داد.

منابع

- امین خندقی، جواد. (۱۳۹۸). «مقایسه تعریف زیبایی از منظر فارابی و آکویناس؛ با تاکید بر مفهوم کمال». *مطالعات هنر و رسانه*. ۱(۲). ۲۹-۵۲.
- پاپاس، نیکلاس؛ دیویدراس، استفن و آرتسن، یان. (۱۳۸۶). «زیبایی». *زیباشناخت*. ترجمه هنرور شجاعی. (۱۷). ۶۳-۹۲.
- ربیعی، هادی و پازوکی، شهرام. (۱۳۹۰). «مفهوم زیبایی نزد توماس آکوئینی». *اندیشه دینی*. ۱۱(۴۰). ۶۹-۹۲.
- ربیعی، هادی. (۱۳۹۸). «گسترده مفهوم زیبایی در کتاب مقدس و تاثیر آن بر زیبایی‌شناسی آکوئینی». *پژوهش‌های فلسفی*. ۶(۱۸). ۷-۴۰.
- ژیلسون، اتین. (۱۳۸۹). *تاریخ فلسفه مسیحی در قرون وسطا*. ترجمه رضا گندمی نصرآبادی. قم: دانشگاه ادیان و مذاهب؛ تهران: سمت.
- فرهودی، سعید. (۱۳۷۸). «زیبایی‌شناسی». *هنر*. (۴۱). ۵۳-۵۹.
- گوزلی، زهرا؛ شجاعی، مرتضی و فتحی، حسن. (۱۳۹۰). «نظریه اخلاقی توماس آکویناس: اخلاق مبتنی بر قانون طبیعی». *پژوهش اخلاق*. (۱). ۶۷-۹۶.
- یوسفیان، جواد. (۱۳۷۹). «نگاهی به مفهوم زیبایی‌شناسی». *زبان و ادب فارسی*. ۴۵(۱۷۷). ۱۳۶-۱۷۸.